

از ثروت موروثی تا سرمایه مولد

پرسشی درباره پول، قدرت و مسئولیت

درباره ثروتی که خاندان پهلوی هنگام انقلاب در اختیار داشت، طی نزدیک به نیم قرن ارقام چنان متفاوتی گفته شده که شاید نخستین وظیفه یک نوشته جدی، کنار گذاشتن افسانه از سند باشد. رقم ۵۲ یا ۵۶ میلیارد دلار را نمی‌توان به‌سادگی به‌عنوان «ثروت اثبات‌شده خاندان» تکرار کرد؛ دولت تازه ایران در نوامبر ۱۹۷۹ در دادگاهی در نیویورک از محمدرضا شاه و فرح پهلوی ۵, ۵۶ میلیارد دلار مطالبه کرد و مدعی انتقال و تصرف غیرقانونی دارایی‌های کشور شد، اما همان زمان برآوردهای مستقل دیگری از ثروت کل خاندان ارقامی بسیار پایین‌تر، هرچند همچنان در حد میلیاردها دلار، ارائه می‌دادند و حساب نهایی هیچگاه بطور شفاف و مورد توافق همگان روشن نشد. گزارش‌های آن دوره از شبکه گسترده منافع تجاری خاندان و بنیاد پهلوی در بانکداری، صنعت، هتل، زمین و شرکت‌های مختلف سخن می‌گفتند، اما میان «ادعای دولت انقلابی»، «ارزش دارایی‌های بنیاد» و «ثروت شخصی خانواده» باید تفاوت گذاشت.

اما شاید حتی از رقم دقیق مهم‌تر، پرسش دیگری باشد: سرمایه وقتی در اختیار یک خاندان یا یک فرد قرار می‌گیرد، در طول چند دهه چه چیزی از خود باقی می‌گذارد؟

اینجاست که مقایسه با ایلان ماسک، اگر از شعار و اغراق خالی شود، می‌تواند جالب باشد. ماسک در سال ۱۹۷۹ کودکی هشت‌ساله بود و طبعاً مقایسه دارایی او در آن زمان با خاندان حاکم ایران معنای اقتصادی چندانی ندارد. او نیز برخلاف افسانه «از هیچ»، از محیطی کاملاً محروم برخاست؛ گزارش واشنگتن‌پست می‌گوید پدرش در آغاز فعالیت Zip2 حدود ۲۸ هزار دلار به او و برادرش کمک کرد. اما همین سرمایه نسبتاً محدود در مسیری متفاوت قرار گرفت: Zip2 در ۱۹۹۹ به قیمت ۳۰۷ میلیون دلار فروخته شد و سهم ماسک بیش از ۲۰ میلیون دلار بود؛ او بخش بزرگی از آن را دوباره وارد کرد که نهایتاً به PayPal تبدیل شد، و پس از فروش PayPal به eBay در ۲۰۰۲ حدود ۱۶۷ میلیون دلار نصیب او شد. آن سرمایه دوباره به SpaceX، Tesla و پروژه‌های دیگر رفت.

تا سال ۲۰۲۶، SpaceX که ماسک در ۲۰۰۲ با بخشی از همان سرمایه حاصل از PayPal تأسیس کرده بود، پس از ورود به بورس به ارزشی نزدیک به دو تریلیون دلار رسید؛ شرکتی که موشک‌های قابل استفاده مجدد، شبکه ماهواره‌ای Starlink و بخش مهمی از صنعت فضایی تجاری را به واقعیت تبدیل کرده است. این مسیر البته بدون شکست، کمک دولت، سرمایه‌گذاران خصوصی یا ریسک‌های عظیم نبوده، اما یک واقعیت اقتصادی روشن در آن دیده می‌شود: سرمایه بارها به سرمایه تازه، فناوری، شرکت و ارزش اقتصادی تبدیل شده است. اینجا مقایسه نه درباره خوب یا بد بودن دو شخصیت، بلکه درباره دو نوع رابطه با سرمایه است.

یک سوی مقایسه، سرمایه‌ای است که از کارآفرینی، فروش شرکت و سرمایه‌گذاری مجدد رشد کرده و مرتب وارد پروژه‌های تازه شده است؛ سوی دیگر، ثروتی تاریخی است که درباره منشأ، اندازه، نحوه انتقال و سرنوشت نهایی‌اش هنوز پس از نزدیک به پنجاه سال پرسش‌های فراوان وجود دارد.

این مقایسه بتنهایی ثابت نمی‌کند کسی «ثروتش را حیفومیل کرده»، اما حق یک پرسش کاملاً مشروع را ایجاد می‌کند: از سرمایه‌ای که زمانی در اختیار این خاندان قرار داشت، امروز چه نهاد اقتصادی، چه شرکت بزرگ، چه بنیاد شفاف و چه ارزش مولد مستقلی باقی مانده است؟

این سؤال زمانی مهم‌تر می‌شود که رضا پهلوی امروز نه فقط به‌عنوان وارث یک نام تاریخی، بلکه به‌عنوان کنشگر سیاسی دربارهٔ آیندهٔ ایران سخن می‌گوید. در گذشته نیز او پیشنهاد کرده بود بخشی از دارایی‌های مسدودشدهٔ ایران برای حمایت مالی از اعتصاب‌ها و فعالیت‌های مخالف جمهوری اسلامی استفاده شود. این پیشنهاد الزاماً به معنای «تحویل شخصی پول به او» نبود، اما پرسش بنیادین را ایجاد می‌کند: چه کسی و با چه مشروعیتی حق دارد دربارهٔ منابع متعلق به ایران تصمیم بگیرد؟

پاسخ این پرسش باید مستقل از علاقه یا مخالفت با پهلوی باشد. دارایی متعلق به ایران، اگر واقعاً دارایی ملی است، نمی‌تواند ملک حکومت، سلطنت‌طلب، جمهوری‌خواه یا هیچ جریان سیاسی دیگری تلقی شود. استفاده از آن باید تابع سازوکاری شفاف، قانونی و پاسخگو باشد، نه اعتماد شخصی به یک فرد.

در همین زمینه گاهی به سخنان احمدعلی مسعود انصاری استناد می‌شود؛ کسی که سالها به خانوادهٔ پهلوی نزدیک بود و پس از مرگ شاه بخشی از امور مالی رضا پهلوی را اداره می‌کرد. او در دوره‌های مختلف مدعی شده که وضع مالی خاندان بسیار بدتر از تصور عمومی است و بخش بزرگی از دارایی‌ها از میان رفته یا خرج شده است. اما این شهادت را نمی‌توان بدون توضیح زمینهٔ آن به‌عنوان حقیقت قطعی ارائه کرد. انصاری و رضا پهلوی در دههٔ ۱۹۹۰ وارد یک نزاع مالی سنگین شدند؛ پهلوی او را به سوءمدیریت و تخلف مالی متهم کرد و پرونده نهایتاً به رأی قضایی علیه انصاری انجامید. بنابراین گفته‌های امروزی یا گذشتهٔ او دربارهٔ وضعیت مالی خاندان، می‌تواند برای طرح پرسش مفید باشد، اما به‌تنهایی سند بی‌طرفانه‌ای برای اثبات «ورشکستگی» یا «بی‌پولی» فعلی خانواده نیست.

از طرف دیگر، گزارش‌های تازه‌تر نشان می‌دهد رضا پهلوی برای فعالیت سیاسی خود از پشتیبانی برخی تاجران و چهره‌های ایرانی‌آمریکایی برخوردار بوده و خود او در گفت‌وگو با رویترز دریافت پول از دولتهای خارجی را رد کرده است. بنابراین اگر قرار است دربارهٔ وضعیت مالی امروز او یا خانواده‌اش داوری شود، باید میان دارایی شخصی، تأمین مالی فعالیت سیاسی و حمایت حامیان ثروتمند تفاوت گذاشت. اما این احتیاط، سؤال اصلی را از بین نمی‌برد. برعکس، آن را جدی‌تر می‌کند.

اگر کسی می‌خواهد در آیندهٔ ایران نقش سیاسی مهمی داشته باشد، شفافیت مالی نباید لطف او به جامعه باشد؛ بخشی از مسئولیت اوست. جامعه حق دارد بداند منابع مالی فعالیت سیاسی از کجا می‌آیند، چگونه خرج می‌شوند، چه کسانی تأمین‌کننده‌اند و اگر روزی دارایی‌های ملی در اختیار یک ساختار انتقالی قرار گرفت، چه نهادی بر آن نظارت خواهد کرد.

و شاید همینجا مقایسه با ماسک معنای عمیقتری پیدا کند: مسئله این نیست که کدامیک «انسان بهتری» است؛ چنین داورى‌ای از مقایسه حساب بانكى به دست نمى‌آید. مسئله این است که سرمایه در طول زمان چه کرده است. ماسک از سرمایه اولیه‌ای نسبتاً محدود به صدها میلیون دلار رسید و همان پول را بارها در شرکتهای پریسک بازسرمایه‌گذاری کرد تا امروز مجموعه‌ای از شرکتهای عظیم فناوری شکل گرفته‌اند. خاندان پهلوی، بر اساس گزارش‌های تاریخی، زمانی شبکه‌ای بسیار گسترده از ثروت و منافع اقتصادی در اختیار داشت؛ اما درباره میزان واقعی دارایی‌هایی که از آن شبکه امروز در اختیار خانواده باقی مانده، اطلاعات عمومی شفاف و حسابرسی‌شده‌ای وجود ندارد.

بنابراین شاید به جای جمله ساده «یکى ساخت و دیگرى حیفومیل کرد»، جمله دقیق‌تر و گزنده‌تری بتوان نوشت: یکى را مى‌توان با شرکتهایى سنجید که از سرمایه‌اش باقى مانده‌اند؛ درباره دیگرى هنوز باید پرسید از ثروتى که روزى در اختیار خاندانش بود، چه چیزى باقى مانده و چگونه اداره شده است. این پرسش نه توهین است و نه تعیین تکلیف سیاسى برای مردم؛ پرسش از پاسخگویی است.

کسى که خواهان نقش در اداره یک کشور است، طبیعتاً باید بتواند درباره اداره دارایی خودش نیز با شفافیت سخن بگوید. کسى که درباره منابع مسدودشده یک ملت پیشنهاد مى‌دهد، باید سازوکار حسابرسی، مالکیت، نظارت و پاسخگویی را پیش از هر چیز روشن کند. زیرا در سیاست مدرن، نسب خانوادگی سرمایه سیاسى نیست، ثروت گذشته نیز گواه صلاحیت امروز نیست و فقر یا ثروت شخصى هم بتنهایی کسى را شایسته یا ناشایسته قدرت نمى‌کند. معیار جدی‌تر این است: با منابعى که در اختیار داشته‌ای چه کرده‌ای، چه چیزى ساخته‌ای و در برابر آن تا چه اندازه پاسخگو بوده‌ای؟

مهدى روسفید - برلن

30.09.2026